گنجینه زبان و ادبیات فارسی

رویکرد نقدی طه حسین نسبت به احمد شوقی

ابتسام مصطفائی[۱]، علی اکبر احمدی[۱*]

۱. گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه پیام نور، کرمانشاه، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: aliakbar.ah@pnu.ac.ir

چکیده

نقد ادبی دانشی برای بررسی ویژگی‌ها و تفسیر نقاط قوت و ضعف یک اثر ادبی و تحلیل و ارزیابی آن است که تأثیر به سزایی در پیشرفت و انحطاط ادبیات دارد. در ادبیات معاصر عرب احمد شوقی و طه حسین از چهره‌های برجسته به شمار می‌روند آثار هرکدام جایگاه شایسته‌ای در تاریخ ادبیات عرب داشته است. روابط ادبی بین این دو از جهت نقد شعر حائز اهمیت است. یکی از مهمترین شاعرانی که طه حسین به نقد او پرداخت و نظرات تند وتیز و گاهی خصومت آمیز خود را نثار وی کرد احمد شوقی بود. نقد طه حسین بر شعر شوقی حاوی نکاتی بلاغی، تاریخی و رویکردی غربگراست که بسیاری از اشعار معاصرین وی از جمله شوقی، به دلیل عدم آشنایی با ادبیات غرب، از وجهه نظر وی مقبول نبوده است واز جمله اشکالاتی که بر شوقی می‌گیرد تقلید او از شاعران گذشته بوده و در خصوص کاربرد برخی فنون ادبی وبلاغی و نداشتن اندیشه شعری مدون نیز شوقی را مورد تخطئه قرار می‌دهد. در این مقاله با نگاهی به زندگی، آثار و ویژگی‌های ادبی این دو شخصیت و رابطه‌ی آنان با یکدیگر، به صورت موردی یکی از نقدهای طه حسین را بر شعر احمد شوقی مورد بررسی قرار دادیم.

کلیدواژگان: *طه حسین، احمد شوقی، نقد ادبی، شعر معاصر، نقد معاصر.*

شیوه استناددهی: مصطفائی، ابتسام، و احمدی، علی اکبر. (۱۴۰۵). رویکرد نقدی طه حسین نسبت به احمد شوقی. *گنجینه زبان و ادبیات فارسی*، ۴ (۳)، ۱۲-۱.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱ بهمن ۱۴۰۴
تاریخ بازنگری: ۲۷ اردیبهشت ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۵ خرداد ۱۴۰۵
تاریخ چاپ اولیه: ۶ تیر ۱۴۰۵
تاریخ چاپ نهایی: ۱ مهر ۱۴۰۵

The Treasury of Persian Language and Literature

Taha Hussein's Critical Approach toward Ahmad Shawqi

Ebtesam Mostafaei[1], Aliakbar Ahmadi[1]*

1. Department of Arabic Language and Literature, Payame Noor University, Kermanshah, Iran
*Corresponding Author's Email: aliakbar.ah@pnu.ac.ir

Abstract

Literary criticism is a discipline concerned with examining the characteristics of literary works, interpreting their strengths and weaknesses, and analyzing and evaluating them; therefore, it plays a significant role in the advancement or decline of literature. In contemporary Arabic literature, Ahmad Shawqi and Taha Hussein are regarded as two prominent figures whose works occupy a distinguished position in the history of Arabic literature. The literary relationship between these two figures is particularly significant from the perspective of poetic criticism. One of the most important poets criticized by Taha Hussein, toward whom he directed sharp and at times hostile opinions, was Ahmad Shawqi. Taha Hussein's criticism of Shawqi's poetry contains rhetorical, historical, and Western-oriented perspectives. From Hussein's viewpoint, many poems written by his contemporaries, including those of Shawqi, were unacceptable because of their insufficient familiarity with Western literature. Among the criticisms he directed at Shawqi were his imitation of classical poets, his use of certain literary and rhetorical techniques, and his lack of a coherent poetic vision. In this article, through an examination of the lives, works, and literary characteristics of these two figures, as well as the nature of their relationship, one of Taha Hussein's critiques of Ahmad Shawqi's poetry has been analyzed as a case study.

Keywords: *Taha Hussein, Ahmad Shawqi, literary criticism, contemporary poetry, contemporary criticism.*

How to cite: Mostafaei, E. & Ahmadi, A. (2026). Taha Hussein's Critical Approach toward Ahmad Shawqi. *The Treasury of Persian Language and Literature*, *4*(3), 1-12.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 21 January 2026
Revise Date: 17 May 2026
Accept Date: 26 May 2026
Initial Publish: 27 June 2026
Final Publish: 23 September 2026

مقدمه

ادبیات عرب در دوران معاصر شاهد چهره‌های مختلفی بود که برخی از آنان تأثیر شایانی در پیشبرد قافله‌ی ادبیات داشتند. در این میان، روابطی بین برخی از این شخصیت‌های تأثیرگذار به وجود آمد که اغلب نتایج آن برای ادبیات ستوده بوده است.

در این میان، ارتباط بین ناقد و ادیب از سازنده‌ترین روابط است؛ چراکه یک ناقد مانند یک ناظر به ادبیات عصر خویش نگاه می‌کند و نکات ریز و درشت، و همچنین پیشرفت و پسرفت را به رصد می‌نشیند. وی با این عمل، ادیب را وامی‌دارد تا در آفریده‌های ادبی خود دقت‌نظر بیشتری داشته باشد تا بیش از نکوهش و قدح، ستایش و تقدیر ناقدان را از آن خود کند.

طه حسین یکی از ناقدانی است که آوازه‌ی شهرت او بیش از سایرین در آفاق گشت. علت آن، همان‌طوری که گفته خواهد شد، جرأت، شدت و تهکمی‌بودن نقدش بود. از میان شاعران معاصر، بسیاری را مورد نقد قرار داد که در این میان احمد شوقی و حافظ ابراهیم بیش از سایرین مورد توجه او بوده‌اند.

آنچه در این نوشتار به دنبال آن هستیم، بررسی شیوه‌ی نقد طه حسین بر شعر احمد شوقی، با ذکر نمونه‌ای از نقدهای اوست و پاسخ به این سؤالات که:

مبنای نقد طه حسین چیست؟

چه معیارهایی را برای سنجش شعر به کار می‌برد؟

موضوعیت و صحت نظرات طه حسین در رابطه با نقد احمد شوقی چگونه بوده است؟

زندگی طه حسین

طه حسین در سال ۱۸۸۹ در شهر مغاغه‌ی مصر به دنیا آمد. گرچه وی در سه‌سالگی بینایی خود را از دست داد، ولی هوشی سرشار و اندیشه‌ای کاوشگر جایگزین آن شد. در ابتدا، در مکتب‌خانه‌ی روستا به حفظ قرآن و یادگیری علوم دینی، حفظ شعر قدیم و مطالعه‌ی برخی کتب پرداخت تا برای ورود به الأزهر آماده شود (1). در سن سیزده‌سالگی راهی الأزهر شد و علوم ادبی، دینی، نقدی و تاریخی را به‌خوبی آموخت و در درس استادانی همچون الشیخ مهدی، محمد الخضری و برخی خاورشناسان مانند نالینو و گویدی حاضر گردید.

وی در سال ۱۹۱۴ به درجه‌ی دکتری در ادبیات نائل شد؛ سپس راهی فرانسه شد و در آنجا به خواندن تاریخ یونان و روم، فلسفه، روان‌شناسی، علوم اجتماعی و ادبیات معاصر فرانسه پرداخت و آنگاه با ارائه‌ی رساله‌ی «فلسفه‌ی اجتماعی ابن خلدون» دکتری تاریخ را اخذ کرد. با بازگشت به مصر، تدریس در دانشکده‌ی ادبیات را آغاز کرد و سه بار به عنوان رئیس دانشکده‌ی ادبیات تعیین شد. وی هم‌زمان در روزنامه‌ی «السیاسة» به انتشار مقالاتی ادبی می‌پرداخت که بعدها تحت عنوان کتاب «حدیث الأربعاء» منتشر شد. کما اینکه در روزنامه‌ی «الوادی» نوشته‌هایی در باب سیاست می‌نوشت (2).

در سال ۱۹۵۰ به عنوان وزیر معارف مصر انتخاب شد و در آن زمان در راه سوادآموزی مردم و رهانیدن آنان از قیود جهل، تلاش‌های شایانی به انجام رساند و در نهایت در سال ۱۹۷۳ بدرود حیات گفت (2).

طه حسین منتقد

طه حسین در سال ۱۹۳۳ کتاب «حافظ و شوقی» را منتشر می‌کند که گردآورنده‌ی مقالاتی است که از سال ۱۹۲۳ تا سال ۱۹۳۲ در مجله‌های «السیاسة» و «الجدید» منتشر کرده بود. در این کتاب، به بررسی شعر احمد شوقی و حافظ ابراهیم می‌پردازد و نظر خود را به‌طور صریح در مورد آن دو بیان می‌کند و به نکات نوین و جدید و نیز اشعار تقلیدی آنان اشاره می‌کند. همچنین در مورد نوآوری و هنرآفرینی هرکدام به داوری می‌نشیند و اغراضشان را مورد کنکاش قرار می‌دهد (3).

دکتر صلاح‌الدین المنجد نیز او را این‌گونه معرفی می‌کند: «او در میان ناقدان نابغه بود و نظرات نقادانه‌ی شدید و اظهار نظراتی

گزنده بیان می‌کرد و با وجود نابینایی، هوش سرشاری داشت. وی با شاعران معاصر خود خصومت شدید داشت و هیچ‌کدام را از نقدهای گزنده‌ی خود بی‌نصیب نگذاشت؛ به‌خصوص در مورد شاعران و ادیبان بلندآوازه‌ای همچون مصطفی لطفی منفلوطی، توفیق حکیم، احمد شوقی، ابراهیم مازنی و عباس محمود العقاد» (4). تندروی طه حسین در اندیشه و رفتار و اعتقاد تا بدانجا رسید که نظرات غربیان و مستشرقان را ترجیح می‌داد و بر سکولاریسم تأکید ورزید و در نهایت در کتاب «فی الشعر الجاهلی» به دین و مقدسات نیز هجوم آورد که این امر منجر به آشفتن علمای دین علیه او، محرومیتش از تدریس در دانشگاه، بازنگری در کتاب و حذف بخش‌هایی از آن شد (5).

نقد طه حسین به‌شدت تهکمی و ساخر بود. به عنوان مثال، هنگامی که مدرسان الأزهر و روش‌های تدریس آنان را نقد می‌نمود، روش سخره‌گونه و خصمانه‌ی خود را به کار می‌گرفت و به اشکال مختلف، با تکرار، منظور خود را بیان می‌نمود و این روش، جلوه‌ی عمومی نوشته‌های انتقادی وی به شمار می‌رفت (6).

طه حسین در طول عمر خود با اتهامات متعددی مواجه بود و همواره جدل و ستیز در میان طرفداران و مخالفان او برپا بود؛ تا حدی که برخی بر آن بودند: «اگر در فرهنگ مصر از هم گسیختگی حاصل شد، علت آن طه حسین است؛ زیرا او با ایجاد شک و تردید در فرهنگ عربی، به نوعی اندیشه‌ی مردم را تهی نمود» (7). گرچه نظرات تندوتیز طه حسین جنجال‌های فراوانی برپا کرد، جز اینکه اظهارنظری تا این حد به دور از حقیقت است.

احمد شوقی

احمد شوقی در سال ۱۸۶۸ در قاهره به دنیا آمد. در رشته‌ی حقوق در قاهره به تحصیل پرداخت و سپس در همانجا به انجمن ترجمه پیوست. در سال ۱۸۸۷ برای ادامه‌ی تحصیل در رشته‌ی حقوق و همچنین ادبیات به فرانسه اعزام شد. بعد از جنگ جهانی اول، انگلیس‌ها او را به اسپانیا تبعید کردند و چندین سال در آنجا گذراند. شوقی از جمله شاعران مرفهی بود که عمر خود را وقف سرایش شعر نمود تا اینکه در سال ۱۹۳۲ در قاهره درگذشت (5). از جمله خصوصیات شعر احمد شوقی این است که وی به تاریخ و امور اجتماعی بسیار پرداخته است و طبق گفته‌ی ناقدان، در سرایش شعر مهارت وافری داشت؛ لیکن از حیث تجدید و نوآوری، رابطه‌ی خود را با شعر قدیم نگسست، بلکه در ابتدا از شاعران پیشین تقلید می‌نمود و از لحاظ لفظی، پیرو قالب و اسلوب سنتی بود (8) و این امر همواره یکی از مستمسکات ناقدان علیه او بود.

رابطه‌ی بین احمد شوقی و طه حسین مناسب نبود؛ چراکه طه حسین به‌شدت وی را به بوته‌ی نقد می‌کشید و شوقی از این نقد به تنگ می‌آمد. اما با این وجود، اگر با او روبه‌رو می‌شد، از ملاقاتش خودداری نمی‌نمود، و طه حسین در این باره می‌گوید: «شوقی هنگام روبه‌رویی با من نرم‌خو و با نزاکت بود، اما از من بیزار بود؛ چراکه به‌شدت او را نقد کرده بودم» (9).

شیوه‌ی نقد طه حسین بر شعر شوقی

طه حسین بر آن است که شعر باید بیانگر روحیات درونی شاعر باشد و قصیده‌ی منظوم، تصویری الهام‌بخش و نوین است که با داشتن این خصوصیات، اساس و زیربنای شعر می‌باشد؛ در واقع، این تعریفی است که مکتب رمانتیسم آن را ارائه می‌دهد و عقاد نیز به دنبال این‌گونه شعر بوده است (10). بنابراین، خصوصیات کلاسیکی شعر احمد شوقی با چنین تعریفی سازگار نبود و از این رو توانستند با استفاده از معیارهای نقدی، آن را مورد جرح قرار دهند.

طه حسین در کتاب «حافظ و شوقی» بر آن است که رویکرد نثر و شعر در دوران معاصر در خلاف جهت یکدیگر است و می‌گوید: «نویسندگان رو به جلو حرکت کردند، گرچه برخی از آنان از قافله عقب ماندند؛ لیکن قریب به اتفاق شاعران پسگرد داشتند. لذا نثر در این عصر، جدید یا شبه‌جدید بود و شعر عربی تقریباً تماماً کهن

بوده است. و از این جهت، شاعرانی همچون بارودی، شوقی و حافظ ابراهیم به معارضه‌ی شاعران جاهلی و اسلامی پرداختند، اما در بین نویسندگان چهره‌های درخوری نمی‌بینیم که متأثر از عبدالحمید کاتب یا ابن مقفع یا جاحظ باشند» (11). طه حسین علت این عقب‌ماندگی شاعران را تنبلی شاعران، عدم اهمیت‌دادن به مطالعه و معرفت‌افزایی، و آشنایی‌نداشتن با شاعران غربی می‌داند (11).

وی در نظری کلی نسبت به شعر احمد شوقی اظهار می‌کند: «در واقع، نزد شوقی نظریه‌ی واضحی درباره‌ی شعر نمی‌بینم و گمان نمی‌برم که او خود سعی بر آن داشته است تا اندیشه‌ای مدون برای شعر داشته باشد، و معتقدم که وی فکر خود را درگیر شعری که می‌سراید ننموده است جز در زمان سرایش آن» (11). و در ادامه متذکر می‌شود: «ما مجبوریم بیشتر از آنکه به شاعر بلندآوازه‌ی خود بپردازیم، به شعر آناتول فرانس، ژان ژاک و پیر لوتی روی بیاوریم؛ زیرا در شعر آنان لذتی می‌یابیم که در شعر شاعرمان سراغ نداریم» (11).

مشکل آنان را در این می‌بیند که از لحاظ اندیشه‌ی عقلی، خود را عقب نگه داشته و به دانشمندان و خصوصاً فلاسفه با دیده‌ی تحقیر نگاه کرده‌اند و جز خویشتن را بر مرکب حق نمی‌بینند، و این امر باعث شده است که آنان بیشتر از هر چیز از مطالعه، پژوهش و اندیشه به دور باشند، و چگونه به این امور بپردازند در حالی که سرمایه‌ی آنان تخیل است، و خیال شایسته است در آسمان سیر کند، در حالی که پژوهش و اندیشه کار عقل است و عقل دشمن خیال و شعر بوده و شاعران برتر از آنند که خود را به مرتبه‌ی اندیشمندان و فلاسفه پایین بیاورند (10).

به نظر می‌رسد توقع طه حسین از احمد شوقی به جا نباشد؛ زیرا اقتضای شعر، تخیل است. زیرا اگر شاعر درگیر امور عقلی و علمی شد، شعر او از رونق می‌افتد و همان‌طور که زبان شعر با زبان علمی متفاوت است، موضوعات و مضامین و فنونی که در آن به کار برده می‌شود نیز متفاوت هستند. این نظر بر این نظریه استوار است که «اساس شعر تنها بیان احساس نیست، بلکه باید تصویری بیافریند که باعث برانگیختن احساسات و ایجاد هیجان نزد مخاطب شود و این، هدف و غایت علم ادبی است» (12). پس اگر در شعر به دنبال واقعیات و محسوسات با بیانی علمی باشیم، چیزی از شعر باقی نمی‌ماند.

مورد دیگری که در نقد طه حسین بر شعر احمد شوقی ملاحظه می‌کنیم آن است که شعر را به آینه‌ای تشبیه می‌کند که باید روحیه و عواطف شاعر را بیان کند. این آینه باید ویژگی‌های شاعر را بدون تکلف بیان کند؛ لیکن آنچه در شعر آنان می‌بینیم، تکلف، تصنع، تقلید و چاپلوسی است. لذا این آینه نمی‌تواند مخاطب را به شناخت شاعر رهنمون سازد (11). طه حسین شعر مناسبت‌ها و شعر تاریخی را در تأیید نظر خود مطرح می‌کند. اما نباید از نظر دور داشت که احمد شوقی یکی از شاعران احیایی بوده است که بعد از دوران فترت و انحطاط ادب سربرآورده است و سعی بر آن داشته تا با ذکر بزرگی‌های تاریخ مصر، همت مردم را قوی و به ملتش خودباوری القا کند. در واقع، احمد شوقی در اغراض مختلفی ذوق‌آزمایی کرده است که به نظر می‌رسد در بخشی از آنها که از جان وی نشأت گرفته است، می‌توان سیمای روحی و عاطفی وی را مشاهده کرد؛ ولی در کل، احمد شوقی شاعری بوده است که می‌توان او را دارای رسالت و هدف دانست و شعر نزد او بیش از اینکه هدف باشد، وسیله بوده است.

نقد قصیده‌ای در مدح مصطفی کمال

طه حسین در مقاله‌ای تحت عنوان «الذوق الأدبی»، قصیده‌ای از احمد شوقی را مورد نقد و جرح قرار می‌دهد؛ این قصیده را شوقی در پی جنگی سروده است که در آناتولی بین ترکان عثمانی و یونانیان درگرفته بود. در این جنگ، خواسته‌ی غربیان تصرف استانبول بود، ولی مصطفی کمال آتاتورک توانست با گردآوردن لشکریان ترک، غربیان را غافلگیر کند و مرزهای کشور خود را در

اروپا حفظ نماید (13). این رخداد برای شوقی یادآور جنگ معتصم با رومیان بود که از قضا در همین نواحی به وقوع پیوسته بود. لذا شاعر قصیده‌ای به‌سان شاعر معتصم، یعنی ابوتمام، سرود که به «فتح عموریه» مشهور است و با این مطلع آغاز می‌شود:

السَیفُ أصدَقُ أنباءً مِنَ الکُتُبِ
فی حَدِّهِ الحَدُّ بَینَ الجِدِّ وَاللَعِبِ

(14)

«شمشیر در پیشگویی از کتاب‌های منجمان راستگوتر است، و در لبه‌ی تیز آن مرز میان جدیت و بازی است.»

احمد شوقی در معارضه با این قصیده، که از لحاظ موضوعی نیز هماهنگ هستند، شعری با مطلع زیر می‌سراید:

اللَهُ أکبَرُ کَم فی الفَتحِ مِن عَجَبِ
یا خالِدَ التُرکِ جَدِّد خالِدَ العَرَبِ

(15)

«الله اکبر بر این پیروزی شگفت‌انگیز، ای فرمانده‌ی ترک! دلاوری‌های خالد بن ولید را یادآوری کن.»

در تشابه این دو قصیده، طه حسین می‌گوید: «شگفت اینکه شوقی از ابوتمام در لفظ، معنی، وزن و قافیه تقلید نموده است» (11) و سایر شباهت‌ها، مانند وزن، قافیه و روی را متذکر می‌شود. و در ادامه، با تهکم می‌گوید: «ابوتمام قافیه‌ها و بسیاری از الفاظ و معانی را به شوقی تقدیم می‌کند، به‌خصوص این تشبیهی که با ذائقه‌ی مسلمانان مبارزی هم‌خوانی دارد که با فرماندهی معتصم به جنگ رومیان رفته‌اند، و شاعر، جنگ عموریه را به جنگ بدر تشبیه می‌کند. زیرا معتصم خلیفه و عموزاده‌ی پیامبر(ص) است و برای دین پیکار می‌کند و بین این واقعه و جنگ بدر دو قرن بیشتر نیست و پیروزی او به واسطه‌ی معجزه، مانند پیروزی پیامبر در جنگ بدر بوده است؛ لذا این قصیده با وضع معتصم مناسبت دارد. شوقی این تشبیه را از ابوتمام به عاریه گرفته و به مصطفی کمال نسبت می‌دهد، در حالی که او خلیفه نیست، بلکه علیه خلیفه شوریده است، و برای دین جهاد نمی‌کرده، بلکه این جنگ برای وطن بوده است. همچنین با شمشیر و نیزه و اسب نمی‌جنگید، بلکه اینها ساده‌ترین ابزار جنگی بوده‌اند. شوقی در وام‌گیری این تشبیه به خطا رفت؛ چراکه ابوتمام در تشبیه دو واقعه ابراز شک می‌کند و ادات شرط آورده است، لیکن احمد شوقی به‌صورت یقین، تشبیه را بیان نموده است، و ابوتمام آن را در دو بیت بیان کرده، ولی شوقی در چندین بیت آورده است» (11). ابوتمام می‌گوید:

إن کانَ بَینَ صُروفِ الدَهرِ مِن رَحِمٍ
مَوصولَةٍ أو ذِمامٍ غَیرِ مُنقَضِبِ
فَبَینَ أیّامِکَ اللاتی نُصِرتَ بِها
وَبَینَ أیّامِ بَدرٍ أقرَبُ النَسَبِ

(14)

«اگر بین وقایع روزگار رابطه‌ی نزدیک و متصل، یا پیمانی ناگسستنی وجود داشته باشد، بی‌شک بین جنگ‌هایی که در آن‌ها پیروز شدی و بین جنگ بدر، نزدیک‌ترین رابطه وجود دارد.»

و شوقی می‌گوید:

یَومٌ کَبَدرٍ فَخَیلُ الحَقِّ راقِصَةٌ
عَلی الصَعیدِ وَخَیلُ اللَهِ فی السُحُبِ
غُرٌّ تُظَلِّلُها غَرّاءُ وارِفَةٌ
بَدرِیَّةُ العودِ وَالدیباجِ وَالعَذَبِ
نَشوی مِنَ الظَفَرِ العالی مُرَنَّحَةٌ
مِن سَکرَةِ النَصرِ لا مِن سَکرَةِ النَصَبِ
تُذَکِّرُ الأرضُ ما لَم تَنسَ مِن زَبَدٍ
کَالمِسکِ مِن جَنَباتِ السَکبِ مُنسَکِبِ
حَتّی تَعالی أذانُ الفَتحِ فَاتَّأدَت
مَشیَ المُجَلّی إذا استَولی عَلی القَصَبِ

(15)

«جنگ تو مانند بدر است که اسبان سپاه حق بر زمین می‌رقصند و اسبان خداوند بر فراز ابرها هستند. اسبانی پیشانی‌سفید هستند که

پرچمی بر بالای سرشان اهتزاز می‌کند که چوب و پارچه‌اش بدری است. این اسبان از پیروزی سرمست و خرامان هستند؛ این مستی از پیروزی است، نه از شراب. غباری را به یاد زمین می‌آورند که مانند مشک از بدن «سکب» ـ اسب پیامبر ـ منتشر می‌شد. تا اینکه تکبیر پیروزی گفته شد و اسبان حرکت سریع خود را کند کردند، مانند اسب پیشرویی که به پایان مسابقه رسیده باشد.»

طه حسین در نقد ابیات احمد شوقی این‌گونه اظهارنظر می‌کند: «گویی فقط بیت اول ابوتمام با همه‌ی قصیده‌ی احمد شوقی برابری می‌کند. و به نظرم مقایسه‌ی این شعر بی‌محتوا با بیت اول ابوتمام، که هم‌زمان شک و یقین، مبالغه و میانه‌روی و معنای سنگین همراه با الفاظ شیوا را با هم آمیخته، ستم است» (11).

در نقد این ابیات، به نظر می‌رسد طه حسین تا حدی از موضوعیتِ نقد دور شده است. ابتدا اینکه از معارضه‌ی قصیده‌ی شوقی از حیث معنا و الفاظ با قصیده‌ی ابوتمام ابراز شگفتی می‌کند و برای آن دلیلی نمی‌یابد، بلکه واقع خلاف آن است؛ زیرا جنگ مصطفی کمال با یونانیان، ناچار جنگ معتصم با رومیان را به ذهن متبادر می‌سازد و آن رومیان، اجداد یونانیان فعلی هستند.

در مورد شوریدن مصطفی کمال بر خلیفه، سخن طه حسین صحیح است؛ لیکن نباید از نظر دور داشت که عثمانیان حکومتی قرون‌وسطایی داشتند و مصطفی کمال، حکومتی جمهوری و جدید را جایگزین سلطنت گذشته نمود. همچنین کسی نمی‌تواند احساسات و عقاید و روحیه‌ی اسلامی ترکان مسلمانی را که وارد این جنگ شده بودند، نفی کند؛ حال اینکه این روحیه یکی از انگیزه‌های دفاع از وطنشان بوده است (13).

از دیگر نکاتی که طه حسین بر احمد شوقی خرده می‌گیرد، در تشبیه دو واقعه به جنگ بدر است و اینکه ابوتمام آن را به‌صورت شک مطرح کرده و احمد شوقی به‌صورت یقین مطرح کرده است و چنین حکم می‌کند که همان بیت اول از تمام قصیده‌ی شوقی برتر است.

اگر از حیث بلاغی به موضوع نگاه کنیم، باید تشبیه احمد شوقی را برتر از ابوتمام بدانیم؛ زیرا تشبیهی بلیغ‌تر است و تأثیرگذاری بیشتری دارد که در آن مشابهت از بین رفته و همسانی جای آن را گرفته باشد؛ بنابراین، به‌صورت یقینی آوردن این تشبیه نه‌تنها جای اشکال نیست، بلکه جنبه‌ی برتری شعر اوست.

در همین سیاق، طه حسین بر یکی از ابیات شوقی خرده می‌گیرد که گفته است:

ما کانَ ماءُ سَقارَیّا سوی سَقَرٍ
طَغَت فَأغرَقَتِ الإغریقَ فی اللَهَبِ
(15)

«آب رود سقاریا برای آنان آتش جهنمی بود که طغیان کرده و یونانیان را در شعله‌های خود غرق نمود.»

در مورد این بیت می‌گوید شوقی با آوردن دو جناس «سقر و سقاریا» و «اغرقت و الإغریق»، صورت شعری بیت را سخیف نموده است؛ در حالی که از این موضوع غافل مانده که ابوتمام در بیت اول قصیده‌ی خود از آرایه‌های بدیعی استفاده کرده است و جناس تام بین «حد» و «حد» ـ حد اول به معنای لبه‌ی شمشیر و حد دوم به عنوان مرز ـ آورده است و همچنین از طباق بین «الجد» و «اللعب» استفاده نموده است. لذا در مقایسه و داوری باید این موضوع را مد نظر قرار داد.

در ادامه، طه حسین می‌گوید: «قصیده‌ی ابوتمام با ذائقه‌ی قدیم و نوین هماهنگی دارد و شرقی و غربی آن را می‌پسندند؛ زیرا حقیقتاً شعر است. در آن جلوه‌ای از زیبایی جاودان است که از زمان و مکان و نژاد برتر است» (11). منظور او این ابیات ابوتمام در آتش‌سوزی عموریه است:

لَقَد تَرَکتَ أمیرَ المُؤمنینَ بِها
للنارِ یَوماً ذَلیلَ الصَخرِ وَالخَشَبِ
غادَرتَ فیها بَهیمَ اللَیلِ وَهوَ ضُحیً
یَشُلُّهُ وَسطَها صُبحٌ مِنَ اللَهَبِ

حَتّی کَأنَّ جَلابیبَ الدُجی رَغِبَت
عَن لَونِها وَکَأنَّ الشَمسَ لَم تَغِبِ
ضَوءٌ مِنَ النارِ وَالظَلماءِ عاکِفَةٌ
وَظُلمَةٌ مِن دُخانٍ فی ضُحیً شَحِبِ
(14)

«ای امیرالمؤمنین، در عموریه روزی را آفریدی که سنگ و چوب هر دو در آتش ذلیل شده بودند. شب را بر آنان روز گرداندی، و صبحی که از شعله‌های آتش ساختی، تاریکی شب را طرد می‌کرد. تا اینکه گویی شب از لباس سیاه خود بیزار شده و گویی خورشید غروب نکرده است. نوری از آتش به چشم می‌خورد، در حالی که ظلمت پابرجاست، و ظلمتی از دود در نوری رنگ‌پریده نمایان است.»

در مقابل این ابیات، نگاهی به شعر شوقی می‌اندازیم که در مورد پیروزی مصطفی کمال می‌گوید:

لَم یَأتِ سَیفُکَ فَحشاءً وَلا هَتَکَت
قَناکَ مِن حُرمَةِ الرُهبانِ وَالصُلُبِ
سُئِلتَ سِلماً عَلی نَصرٍ فَجُدتَ بِها
وَلَو سُئِلتَ بِغَیرِ النَصرِ لَم تُجِبِ
مَشیئَةٌ قَبِلَتها الخَیلُ عاتِبَةٌ
وَأذعَنَ السَیفُ مَطوِیّاً عَلی عَضَبِ
أتَیتَ ما یُشبِهُ التَقوی وَإن خُلِقَت
سُیوفُ قَومِکَ لا تَرتاحُ لِلقُرُبِ
وَلا أزیدُکَ بِالإسلامِ مَعرِفَةً
کُلُّ المُروءَةِ فی الإسلامِ وَالحَسَبِ
(15)

«شمشیر تو کار ناشایستی انجام نداد و نیزه‌های تو به حرمت مسیحیان توهین ننمود. از تو صلح طلبیده شد و آن را نثار نمودی، و اگر جز پیروزی از تو خواسته می‌شد، اجابت نمی‌نمودی. این تقدیری است که اسبان با رضایت پذیرفتند و شمشیر با قرار گرفتن در نیام خود بدان اذعان نمود. آنچه انجام دادی، شبیه تقوای مطلق بود، گرچه شمشیرهای یارانت در غلاف خود آرام ندارند. تو به اسلام آشناتر هستی و می‌دانی تمامِ مردانگی و اصالت در اسلام و صلح نهفته است.»

اگر ابوتمام به خونریزی‌ها و آتش‌افروزی‌های معتصم افتخار می‌کند و آنها را نشانه‌هایی از برتری و نکویی خلیفه‌ی عباسی می‌داند، در عوض احمد شوقی بر صلح تأکید دارد و به نظر می‌رسد برخلاف آنچه طه حسین می‌گوید، گفته‌ها و نظرات شوقی با ذائقه‌ی همگان متناسب و هماهنگ است؛ زیرا فطرت آدمی از دوستی و صفا سرخوش می‌گردد، نه از قتل و خونریزی. لذا تصویری که در این ابیات می‌بینیم، زیباتر و دل‌انگیزتر از شعر ابوتمام است که به ستایش اعمال وحشیانه پرداخته است.

نتیجه‌گیری

از آنچه در این مقاله مورد بررسی و کنکاش قرار گرفت، نتایج ذیل مستحصل گردید:

مبنای نقد طه حسین بر شعر شوقی را می‌توان در جنبه‌های بلاغی، از حیث بدیع و بیان، لغوی و کاربرد لغت، و نیز مناسبت شعر با زمان خویش خلاصه نمود.

معیارهای سنجش شعر نزد طه حسین، دوری از تقلید، نوین‌بودن و بر اساس اندیشه و رویکرد مدون شعری سروده‌شدن است. علاوه بر اینکه تأثیرپذیری از غرب را در پذیرفتن شعر مؤثر می‌دانست و بر آن است که شعر احمد شوقی نمایانگر خصایص شخصیتی او نیست.

گرچه طه حسین ناقدی تیزبین است، اما طبق آنچه گفته شد، گاهی در اظهارنظر از جاده‌ی انصاف منحرف می‌شود.

در خصوص مقایسه‌ی قصیده‌ی احمد شوقی و ابوتمام، به نظر می‌رسد پیشداوری‌های شخصی در نظرات طه حسین دخیل بوده است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The present study examines Taha Hussein's critical approach toward Ahmad Shawqi as one of the most significant episodes in modern Arabic literary criticism. Literary criticism, in its disciplinary sense, is not merely an act of praise or rejection, but a systematic practice through which the aesthetic, linguistic, rhetorical, historical, and intellectual dimensions of literary works are interpreted and evaluated (12). In modern Arabic literature, both Taha Hussein and Ahmad Shawqi occupy distinguished yet different positions: Shawqi represents one of the most prominent poetic voices of the neoclassical revival, while Hussein embodies the modern critical intellect shaped by rational inquiry, Western literary exposure, and a polemical mode of evaluation (4, 5). The relationship between the critic and the poet in this context is especially important because it reflects a broader tension in modern Arabic culture between inheritance and renewal, classical imitation and literary innovation, Eastern literary memory and Western critical standards. Hussein's criticism of Shawqi, particularly as expressed in his writings collected in *Hafez and Shawqi*, reveals not only his view of Shawqi as a poet but also his general conception of poetry, creativity, authenticity, and the responsibilities of the modern Arab writer (11).

The aim of this study is to analyze the foundations, criteria, and validity of Taha Hussein's critique of Ahmad Shawqi's poetry. The article proceeds from the premise that Hussein's criticism cannot be understood merely as a personal literary disagreement, although personal tone and polemical sharpness are clearly present in his judgments. Rather, his critique should be read as part of a larger intellectual project that sought to redefine Arabic literature in light of modernity, rationalism, historical consciousness, and exposure to European literary traditions (2, 6). Hussein believed that modern Arabic prose had moved forward more effectively than modern Arabic poetry, while most poets remained attached to older models and continued to imitate pre-Islamic, Islamic, and Abbasid forms without producing a genuinely modern poetic consciousness (11). In his view, Shawqi's poetry suffered from the absence of a clear poetic theory, excessive reliance on inherited rhetorical patterns, and insufficient familiarity with Western literature. These claims reveal that Hussein's evaluative framework was not limited to meter, diction, and rhetorical ornamentation; it also involved the poet's intellectual formation, cultural horizon, and capacity to express a distinctive inner vision (10).

Methodologically, the study adopts a descriptive-analytical approach, focusing on

Hussein's explicit judgments about Shawqi and examining one major case of poetic criticism: Shawqi's poem in praise of Mustafa Kemal Atatürk, composed in relation to the Turkish confrontation with the Greeks in Anatolia. Hussein compared this poem with Abu Tammam's celebrated ode on the conquest of Amorium, arguing that Shawqi imitated Abu Tammam in wording, meaning, meter, rhyme, and imagery (11, 14, 15). The comparison is central because it allows the study to identify the practical application of Hussein's critical standards. For Hussein, Shawqi's use of the Badr analogy, his imitation of Abu Tammam's poetic structure, and his rhetorical borrowings showed weakness rather than strength. Hussein considered Abu Tammam's conditional and rhetorically controlled comparison more powerful than Shawqi's more direct and emphatic treatment (11). However, the present study argues that this judgment is not free from contestation. From a rhetorical point of view, Shawqi's transformation of resemblance into near-identification may be interpreted as a deliberate intensification of poetic effect rather than a failure of artistic judgment. Therefore, the issue is not only whether Shawqi imitated Abu Tammam, but whether such imitation functioned as mechanical reproduction or as intertextual renewal within the neoclassical tradition.

The findings indicate that Hussein's critique of Shawqi rests on several interconnected foundations. First, he evaluates poetry according to its relation to the poet's inner self, expecting the poem to function as a mirror of the poet's emotion, personality, and intellectual individuality (11). Second, he treats innovation as a major criterion of poetic value and regards excessive dependence on inherited models as evidence of artistic limitation. Third, he gives considerable weight to the poet's cultural and intellectual formation, especially familiarity with Western literature, which he considers essential for modern poetic development (10). Fourth, his criticism often relies on rhetorical analysis, including attention to metaphor, simile, antithesis, paronomasia, rhyme, and the suitability of imagery to historical context. Nevertheless, the study also shows that Hussein's practice of criticism is marked by a sarcastic, severe, and sometimes adversarial tone, a feature frequently associated with his critical personality (6, 9). His objections to Shawqi's use of certain rhetorical devices, such as paronomasia in the image of the Sakarya River, appear selective when one considers that Abu Tammam himself employed highly artificial rhetorical figures in the very poem Hussein praises (14). This suggests that Hussein's judgment was shaped not only by technical criteria but also by his prior preference for Abu Tammam's poetic authority and his reservations about Shawqi's neoclassical orientation.

The discussion further reveals that Hussein's criticism, despite its sharpness, played an important role in expanding the horizon of

modern Arabic literary criticism. By questioning the legitimacy of imitation and demanding poetic individuality, he helped shift critical attention from external eloquence to the relation between form, consciousness, history, and artistic authenticity (2, 12). Yet the study also demonstrates that Hussein's assessment of Shawqi is not always balanced. Shawqi was a revivalist poet writing after a long period of literary decline, and his return to classical models may be interpreted not simply as backward imitation but as part of a broader project of cultural restoration and national awakening (5, 8). His historical and social poetry, including his praise of political victories and national figures, often aimed to strengthen collective memory and revive confidence in the Arab and Islamic cultural past (15). In the case of the Mustafa Kemal poem, Shawqi's emphasis on victory, restraint, peace, and Islamic moral nobility may be seen as more humane than Abu Tammam's celebration of burning and destruction. Thus, while Hussein criticizes Shawqi for borrowing from Abu Tammam, the ethical and emotional direction of Shawqi's poem differs significantly from the older model. This difference weakens the claim that Shawqi's poem is merely derivative and supports the view that his neoclassicism involved adaptation, transformation, and contextual reorientation.

In conclusion, the study concludes that Taha Hussein's criticism of Ahmad Shawqi combines insight, methodological ambition, rhetorical sensitivity, and intellectual boldness with exaggeration, severity, and occasional partiality. His critique is valuable because it identifies real questions about imitation, innovation, poetic theory, and the need for modern Arabic poetry to move beyond mere repetition of inherited forms. At the same time, his judgments sometimes overlook the historical function of revivalist poetry and the creative possibilities of intertextual engagement with the classical tradition. Shawqi's poetry cannot be reduced to imitation, nor can Hussein's criticism be dismissed as mere hostility. The encounter between them represents a productive tension within modern Arabic literature: the tension between preserving classical authority and constructing modern literary consciousness. Therefore, the significance of Hussein's critique lies not only in whether his judgments about Shawqi were correct, but in the way his criticism forced Arabic literary culture to reconsider the standards by which poetry should be read, evaluated, and renewed.

References

1. Dayf S. Contemporary Arabic Literature in Egypt. Fourth edition ed. Cairo: Dar al-Maaref; 1942.
2. Nazari A. Review and Critique of Taha Hussein's Critical Views and Opinions. Modares Humanities Quarterly. 1996(1).
3. Karim S. What Remains of Taha Hussein. Second edition ed. Beirut: Dar al-Qalam; 1977.
4. Al-Fakhuri H. The Comprehensive History of Arabic Literature. First edition ed. Beirut: Dar al-Jil; 1986.
5. Shakib-Ansari M. The Development of Contemporary Arabic Literature. Ahvaz: Shahid Chamran University Press; 2005.
6. Adnan S. Taha Hussein the Essayist. Al-Qadisiyah Journal of Arts and Educational Sciences. 2009;8(4).

7. Al-Maqaleh A. Giants at the Dawn of the Century. Second edition ed. Beirut: Dar al-Adab; 1988.
8. Farrukh U. The New Method in Arabic Literature, Volume 2. First edition ed. Beirut: Dar al-Ilm; 1969.
9. Al-Desouki M. Taha Hussein Speaks about the Prominent Figures of His Era. Cairo: Dar al-Maaref; 1992.
10. Dalia. Taha Hussein Criticizes Ahmad Shawqi. 2006.
11. Hussein T. Hafez and Shawqi. Cairo: Maktabat al-Khanji; 1933.
12. Qutb S. Literary Criticism: Its Principles and Methods. Qom: Zavi al-Qurba Publications; 2011.
13. Hijazi AAa-M. Taha Hussein Quarrels with Shawqi and Reconciles with Him. 2008.
14. Abu Tammam HiA. Diwan of Abu Tammam. Second edition ed. Al-Khatib a-T, editor. Beirut: Dar al-Kitab al-Arabi; 1994.
15. Shawqi A. Al-Shawqiyyat. Al-Shaykh Y, editor. Beirut: Dar al-Kitab al-Arabi; 2007.